

# نگاهی به مقالات تفسیر موضوعی قرآن کریم

دکتر شهرام هدایت

مقالات تفسیر موضوعی قرآن کریم

از حضرت آیه الله آقای جعفر سبحانی

مجله مکتب اسلام، شماره های ۱ تا ۱۲، سال ۲۴

فروردین تا اسفند ۱۳۷۳

در مجله گرامی مکتب اسلام سلسله مقالاتی به صورت پیاپی در زمینه تفسیر موضوعی قرآن کریم به قلم حضرت آیه الله آقای سبحانی انتشار می یابد. این فقیر به مطالعه دوازده بخش از این مقالات مربوط به مجله های شماره ۱ تا شماره ۱۲ سال ۳۴ (فروردین تا اسفند ۱۳۷۳) توفیق یافت و متأسفانه نکات محل تأمل فراوانی در آنها دید.

بررسی همه این نکات و نگاشتن مقاله ای جامع مجالی گسترده می خواهد که امکان آن برای این فقیر فراهم نیست، ولی بی فایده نمی بیند تا فهرست وار چند نمونه ای از این نکته ها را همراه با توضیحاتی یادآور گردد.

نکات مورد نظر را می توان به صورت زیر دسته بندی کرد:

- ۱- اشتباهات چاپی.
- ۲- جا افتادگیها در متن یا ترجمه آیات.
- ۳- اشتباهات نگارشی یا دستوری.
- ۴- اشتباه در ترجمه آیات.
- ۵- اشتباه در تفسیر آیات.

در ضمن یادآور می شود که نکته های مورد اشاره در این نوشتار از سه بخش از مقالات یعنی مجله های شماره ۸، شماره ۱۰ و شماره ۱۱ (آبان، دی و بهمن) سال ۱۳۷۳ برگزیده شده اند.

یک- اشتباهات چاپی:

- در آیه فاجمعوا کیدکم ثم اتوا صفأ اوقد افلح الیم من استغلی (ش ۱۱ ص ۸ س ۸) الف در «او قد» زاید است و عبارت درست «وقد افلح» می باشد.  
«الیم» نادرست و درست آن «الیوم» است.  
«استغلی» (با «غ») نادرست و «استعلی» (با «ع») درست است.
- در عبارت و ینذک الیهک - اعراف ۱۲۹ (ش ۸ ص ۱۷ س ۲۳) «و» عطف در میان دو واژه «ینذک» و «الیهک» جا افتاده و شماره آیه نیز اعراف ۱۲۶ درست است.

- در (ش ۸ ص ۹ س آخر) آمده است: دست خود را به عنوان خشوع پایان بیاور که «پایان» غلط چاپی و درست آن «پایین» است.
- در ترجمه *ولو تکره المجرمون* آمده است: هر چند گنهکاران آن را نیندند (ش ۱۱ ص ۱۳ س ۲۰) که نیندند غلط چاپی و درست آن نپسندند یا خوش ندارند است.

دو- جا افتادگیها در متن یا ترجمه آیات:

- در آیه *اضمم جناحه من الارب* (ش ۸ ص ۷ س ۸) واژه «الیک» پس از «اضمم» (اضمم الیک جناحک) جا افتاده است. همینطور در ص ۱۴ س ۱۳ و ص ۱۶ س ۶ و در ترجمه و تفسیر آیه، این واژه نادیده مانده است.
- در آیه *فلما جاءهم بایاتنا اذاهم یضحکون* (ش ۱۰ ص ۸ س ۱۶) پس از «اذاهم» واژه «منها» جا افتاده و این جا افتادگی در ترجمه به دست داده شده از آیه اثر گذاشته است.
- در ترجمه آیه *فاذا حبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انھا تسعی* - ناگاه ریسمانها و عصاهای آنها به نظر موسی چنین رسید که آنها در حال حرکتند. (ش ۱۱ ص ۱۱ س ۸) عبارت «من سحرهم» نادیده مانده است. به جادوی آنان به نظر موسی چنان آمد که آنها (ریسمانها و عصاهای انداخته شده) راه می روند.

سه - اشتباهات نگارشی یا دستوری:

- جمع بستن ضمیر جمع: این دو نفر (موسی و هارون) دو جادوگرند. می خواهند شماها را به سحر خود... (ش ۱۱ ص ۱۱ س ۲). فرعون گفت بلی در این صورت شماها از مقربان خواهید بود (ش ۱۱ ص ۱۲ س ۳). می خواهد در سایه سحر خود شماها را از سرزمین خودتان بیرون کند (ش ۱۰ ص ۹ س ۱۷).
- به کار بردن رابطه «است» به جای فعل «هست»: گفتند آیا ما است پاداشی (ش ۱۱ ص ۱۲ س ۲) به جای گفتند: آیا ما را پاداشی هست؟
- اغتشاش در اجزاء جمله و نامفهوم بودن عبارات: خدایان فرعون و این حاکی است که فرعون در معبود بودن معبودهایی برتر از او نیز وجود داشت که آنها حتی فرعون را می پرستیدند (ش ۱۱ ص ۱۶ س ۲۹ و ۲۸).
- ظاهراً مقصود نویسنده محترم چیزی برعکس مفهوم این عبارات است، یعنی اگرچه فرعون خود را خدا می دانست، ولی خدایانی بودند که حتی فرعون آنها را می پرستید.
- به کار بردن واژه ها در غیر معنای آنها: تا ساحران زبردست را گرد آورده و موسی و هارون را خلع ید کنند (ش ۱۱ ص ۷ س ۱۴).
- «خلع ید» یعنی از قدرت و سلطه انداختن. موسی و هارون که سلطه ای نداشتند تا کسی آنها را خلع ید کند. ظاهراً مقصود نویسنده محترم از «خلع ید»، «خلع سلاح» بوده است. سلاح و معجزه موسی عصای او بود که به ماری تبدیل می شد. ساحران را گرد آوردند تا به جادوی خویش ریسمانها و عصاهای خویش را به مار بدل کنند تا موسی خلع سلاح شود.

چهار - اشتباه در ترجمه آیات:

- در ترجمه آیه *لعلنا نتبع السحرة ان كانوا هم الغالبین* آمده است: تا اگر جادوگران پیروز شدند از آنها

پیروی کنید (ش ۱۱ ص ۱۲ س ۲۹).

در آیه ضمیر «نا» آمده و فعل جمله «تَتَّبِعْ» متکلم مع الفیر است، یعنی «ما از آنها پیروی کنیم».  
 □ در ترجمه آیه فلماً جاهم بایاتنا اذاهم منها یشحکون آمده است: آنگاه که با دلایل ما به سوی آنان آمد ناگهان بر او خندیدند (ش ۱۰ ص ۱۰ س ۷).

۱- «اذا» در اینجا به معنای آنگاه است، نه ناگهان. «ناگهان خندیدند» در اینجا معنا ندارد.

۲- ضمیر در «منها» به «آیات» برمی گردد. به آن آیات خندیدند، نه «بر او خندیدند».

□ در ترجمه آیه و ما تتقم منا الا ان امنّا بایات ربنا لما جائتنا ربنا افرغ علينا صبراً و توفنا مسلمین آمده است: تو بر ما ایراد نمی گیری جز این که به آیات پروردگاران آنگاه که به سوی ما آمد ایمان آوردیم، پروردگار شکیبایی خود را بر ما بریز و ما را مسلمان بمیران (ش ۱۱ ص ۱۲ س ۲۱ و ۲۰).

۱- گرچه یکی از معانی «نقم» عیب کردن است، ولی «ماتنقم» در اینجا به معنای اصلی واژه یعنی «مجازات و مکافات کردن و کین کشیدن» است. در آیه پیش از آن آمده است: لا تُطعنن ایديکم و ارجلکم من خلاف و لأصلبکم اجمعین - دست و پایتان را چپ و راست می برم و شما همه را به دار می کشم و آنها در پاسخ می گویند: این کین کشی و مجازات جز برای آن نیست که ما به پروردگاران باور آورده ایم.

۲- در آیه «ربنا» آمده است، پروردگار ما و نه «پروردگار».

۳- در آیه «صبراً» نکره است. صبری به ما بده. صبری بر ما بیاران، نه «شکیبایی خود را».

۴- «مسلمین» در آیه یعنی تسلیم شده در برابر خدا و اشاره است به تسلیم شدن ساحران در برابر اعجاز موسی و ایمان آوردن به خدای او درحالی که عبارت «ما را مسلمان بمیران» در ترجمه، مفهوم اصطلاحی واژه مسلمان (پیرو آیین محمدی) را به ذهن می آورد.

□ در ترجمه آیه انذر موسی و قومه لیفسدوا فی الارض و یذک و الهتک آمده است: آیا موسی و هارون را آزاد می گذاری تا در زمین فساد کنند و ... (ش ۱۱ ص ۱۲ س ۲۲). در آیه می گوید: «موسی و قومه». موسی و خویشانش. موسی و خاندانش. در آیه نامی از هارون برده نشده است. مرجع ضمیر «هم» در «ابناء هم» و «نساء هم» نیز که در دنباله آیه آمده است همان «قوم» (موسی و قومه) است. در سوره غافر آیه ۲۵ «قومه» با عبارت الذین امنوا معه توضیح داده شده است.

□ در ترجمه آیه فجمع السحرة لمیقات یوم معلوم آمده است: جادوگران در روز و وقت معین حاضر شدند (ش ۱۱ ص ۱۲ س ۲۷). در آیه «جمع» مجهول است. جادوگران ... گرد آورده شدند، نه «حاضر شدند».

□ در ترجمه آیه تخرج بیضاء من غیر سوء آمده است: به صورت سفید و درخشنده بی هیچ آسیبی بیرون می آید (ش ۸ ص ۹ س ۱۴). عبارت «من غیر سوء» توضیح دهنده «بیضاء» است. یعنی سفیدی ای که از سر بیماری و عیب نیست. عبارت «بی هیچ آسیبی بیرون می آید» در ترجمه، رساننده این مفهوم نیست. (البته نویسنده محترم در بخش تفسیر به مفهوم درست آیه اشاره فرموده اند.)

□ در ترجمه آیه قال لهم موسی ویکلم لا تفتروا علی الله کذباً فیسحتکم بعداب آمده است: موسی به آنان (ساحران) گفت وای بر شما بر خدا دروغ می بندید که همه شما را با عذاب هلاک کند. (ش ۱۱ ص ۱۰ س آخر).

عوض شدن وجه امری فعل در آیه به وجه خبری یا سوالی در ترجمه، عبارات ترجمه را نامفهوم کرده است. موسی به آنان گفت: وای بر شما، بر خدا دروغ بندید که (اگر بندید) شما را به وسیله عذاب نابود کند.

□ در ترجمه آیه *قد افلح الیوم من استعملی آمده است*: آن کس که امروز پیروز گشت رستگار گردد (ش ۱۱ ص ۱۱ س ۴).

رستگار شدن در اصطلاح قرآن یعنی فلاح و نجات اخروی و به کار بردن آن در ترجمه این آیه درست نیست. «افلح» در اینجا یعنی پیروز شدن. غالب شدن. برنده شدن. آیه می گوید: هر که امروز (در این مسابقه میان موسی و ساحران) برتر آید، پیروز شده است.

□ در ترجمه آیه *قالوا یا موسی امان ان تلقی و امان ان نکون نحن الملقین آمده است*: جادوگران جمع شدند و مبارزه آغاز شد و به موسی گفتند یا تو اول سحر خود را ظاهر کن یا ما این کار را انجام دهیم (ش ۱۱ ص ۱۲ س ۴).

۱- جملات «جادوگران جمع شدند و مبارزه آغاز شد» در آیه نیست و نمی باید که بی هیچ نشانه ای در ترجمه آیه بیاید و با آن آمیخته شود.

۲- این که ساحران به موسی گفته باشند: «تو اول سحر خود را ظاهر کن» که مفهوم آن نسبت دادن ساحری به موسی از سوی جادوگران است، در آیه نیست (و تا آنجا که حافظه این فقیر یاری می کند، در هیچ کجای قرآن نیست). نسبت ساحری تنها از سوی فرعون و اطرافیانش به موسی داده شده است. به هرحال ترجمه این آیه می شود: «گفتند: ای موسی خواهی که تو بیفکنی و خواهی که ما بیفکنیم».

□ در ترجمه آیه *جنات عدن تجری من تحتها الانهار آمده است*: در بهشتهای جاودان که از زیر درختان آن آب جاری می شود (ش ۱۱ ص ۱۱ س ۲۶).

۱- «عدن» به معنای جاودان نیست. مفهوم اصلی آن «دشت» است، ولی ترکیب «جنت عدن» به عنوان یک وام واژه از فرهنگهای کهنتر سامی به عربی رهیافته است و آن به معنای محل زندگی آدم و حوا یعنی بهشت است. از همین جا واژه «عدن» مفاهیمی چون «خوش»، «پرنعمت»، «الذات بخش» و... را پیدا کرده است. همین طور آن را به معنای جایی که در آن می توان زندگی جاودان داشت معنا کرده اند که این نیز همان مفهوم بهشت است.

۲- در آیه از این که در آن جویها چه چیز روان است، سخنی نیست. (باغهای خوشی که از پای درختان) آن جویها روان است) و روشن نیست که نویسنده محترم بر چه مبنایی در ترجمه خود آورده اند: «آب جاری می شود». البته ممکن است که نظر تفسیری مفسر محترم چنین باشد، چنان که برخی دیگر از مفسران نیز بر این نظرند و برخی دیگر از شراب، شیرانگبین و... در این مورد نام برده اند. (برای نمونه نیک: ترجمه قرآن موزه پارس ص ۱۹ س ۷) ولی نظر تفسیری را نباید در ترجمه گنجانند. ترجمه متنی که جنبه سندیت دارد، باید چنان دقیق، استوار و وفادار به متن باشد که بتوان بدان - همانند متن اصلی - استناد کرد.

□ در ترجمه آیه *لعلی اتیکم منها بقبیس آمده است*: شاید برای شما قطعه آتش بیاورم (ش ۸ ص ۱۰ س ۲). آیا در مورد آتش می توان واژه قطعه را به کار برد؟ آیا مثلاً «شعله» در ترجمه «قبیس» مناسبتر نیست؟

□ در ترجمه آیه *و لتعلمن اینا اشد عذاباً و ابقی آمده است*: و به زودی تا بدانید عذاب کدامیک از ما سخت تر و پایدارتر است (ش ۱۱ ص ۱۱ س ۱۸).

عبارت «و به زودی» نه تنها در آیه نیست، بلکه آوردن آن جمله فارسی را بی معنا کرده است. به نظر می رسد که این آیه با مورد مشابه آن در سوره اعراف آیه ۱۲۳ خلط شده باشد.

□ در ترجمه آیه *فاذا هی تلقف ما یلقون آمده است*: آنچه را که به دروغ جلوه می دادند می بلعید (ش ۱۱ ص ۱۲ س ۸) و در جایی دیگر آمده است: ناگهان می بلعید آنچه را که به دروغ اظهار می کردند (ش ۱۱

ص ۱۳ س ۶).

۱ - روشن نیست که چرا یک عبارت به دو گونه ترجمه شده است.

۲ - هیچ یک از دو عبارت فارسی رساننده مفهوم آیه نیستند. «افک» در اصل یعنی: برگرداندن، وارونه کردن، واژگون کردن، نابود کردن، زیر و رو کردن، اشتغال ورزیدن، تغییر جهت یا رأی دادن، به هم زدن، تبدیل کردن، جستجو کردن، طرح کردن، ترتیب دادن، تلاش کردن، چرخاندن، منقلب شدن، مبدل شدن و ...

یکی از مفاهیم آن می تواند دروغ ساختن و دروغ بافتن باشد. قلب کردن و تبدیل سخن، وارونه کردن سخن. این معنا در موارد متعدد در قرآن کریم به کار رفته است، مثلاً: ذاریات: ۹، نور: ۱۱ و ۱۲، فرقان: ۴، سبأ: ۴۳، شوری: ۱۱، عنکبوت: ۱۷، صافات: ۸۶ و ۱۵۱، احقاف: ۲۸.

اما مفهوم «افک» در آیه مورد بحث را خود قرآن توضیح داده است. در آیه ۶۹ سوره طه آمده است: **وَالْقٰمِیٰمِیۡنَۙ فِیۡ سَبۡۙحِیۡهِۙ یَسۡبۡحُوۡنَ اللّٰهَ عِۙنۡ کُبۡرِیۡهِۙ فِیۡ اَوۡثٰنٰۙا وَتَخۡلُقُوۡنَ الْفِکۡاۙکَۙ** یعنی «ما یافکون» یا در آیه ۱۷ سوره عنکبوت می گوید: **اِنۡمَآ تَعۡبِدُوۡنَ مِنْۢ بِنۡوٰنِ اللّٰهِ اَوۡثٰنٰۙا وَتَخۡلُقُوۡنَ الْفِکۡاۙکَۙ** یعنی دروغ سازی و دروغ آفرینی. بنابراین، معنای آیه مورد بحث می شود: آنگاه آنچه را که ایشان می ساختند، می بلعید؛ آنگاه آن چیزهای دروغینی را که ایشان می ساختند، می بلعید.

پنج - اشتباه در تفسیر آیات:

□ در تفسیر آیه **فَلَمَّا اٰتٰیہَا نُۡوٰدِیۡ مِنْ شَاطِئِیۡ الْوَادِیۡنِ الْاٰیۡمِنِ فِی الْبِقَعَةِ الْمُبٰرَکَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ اِنۡ یَا مٰوِیۡسَ اِنِّیۡ اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِیۡنَ** گفته شده است که: ناگهان از جانب راست درّه در یک جایگاه مبارک که در آن درختی بود ندهایمی شنید. (ش ۸ ص ۱۲ س ۷). در آیه آمده است: **نُۡوٰدِیۡ... مِنَ الشَّجَرَةِ**. از درخت ندا داده شد، نه «در یک جایگاه مبارک که در آن درختی بود». این می شود مثلاً: **فِی الْبِقَعَةِ الْمُبٰرَکَةِ الَّتِیۡ کَانَتَ فِیۡہَا شَجَرَةٌ**، نه **نُۡوٰدِیۡ... مِنَ الشَّجَرَةِ**.

در دنباله همین بحث در ص ۱۳ س ۹ آمده است: اما مسأله درخت، آن موضوع\* تجلی وحی بود. بالاخره باید صدا از ستمی به گوش او برسد. این بار حکمت ایجاب کرد که درخت محل تجلی وحی گردد و در پانوشت افزوده شده است: همینطور که یادآور شدیم شجره محل ظهور این وحی بود. یعنی موسی وحی را از آن جانب شنید و مقصود از **اِنِّیۡ اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِیۡنَ** خود خداست نه شجره. بنابراین مقایسه درخت که این آهنگ را سر داد با آنچه که به حلاج نسبت می دهند که می گفت «ما فی جبتی\*\* الا لله» تفاوت از زمین تا آسمان است و از این بیان مغالطه شیخ شبستری (م- ۸۱۶) در گلشن راز روشن می گردد چنان که می گوید:

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی.

۱ - عبارت «ما فی جبتی الا الله» یا «لیس فی جبتی سوی الله» منسوب به بایزید است نه حلاج. سخن حلاج و به هر حال آنچه که شیخ شبستر گفته است: «انا الحق» است.

۲ - نسبت دادن مغالطه به شیخ شبستر درست نیست. ظاهراً سخن نویسنده محترم این است که «انا الحق» گفتن درخت از درخت نبوده است و از تجلی حق بر درخت بوده است. یعنی خدا از درخت بانگ «انا الحق» زده است، درحالی که در مورد حلاج این نفس او بوده است که «انا الحق» گفته است و

\* موضوع ظهراً اشتباه چایی است و باید موضع باشد

\*\* در اصل مقاله «جبی» آمده که غلط چایی و صحیح آن «جبتی» است.

بنابراین مقایسه و همانند گرفتن این دو از سوی شیخ شبستر مغالطه است.

با اندک دقتی در آیات گلشن راز روشن می‌گردد که مغالطه‌ای در میان نیست. شیخ در مورد حلاج نیز معتقد است که این نفس او نبوده است که «انا الحق» گفته است، بلکه تجلی خدا در او ندای «انا الحق» سر داده است. او می‌گوید که دل سالک واصل جلوه گاه حق است. هرچه وصول کاملتر باشد، تجلی حق بیشتر است، تا آنجا که:

چو ممکن گرد امکان برفشانند      بجز واجب دگر چیزی نماند  
و آنگاه این ذات واجب از دل سالک واصل بانگ «انا الحق» می‌زند. به این آیات توجه کنید:  
انا الحق کشف اسرار است مطلق      بجز حق کیست تا گوید انا الحق  
هر آن کس خالی از خود چون خلا شد      انا الحق اندر او صوت و صدا شد  
جز از حق نیست دیگر هستی الحق      هو الحق گو اگر خواهی انا الحق

□ در تفسیر آیه تفرج بیضاء من غیر سوء آمده است: در هر دو سوره در مورد معجزه دوم ید بیضاء جمله من غیر سوء وارد شده است اشاره به اینکه درخشندگی دست معلول بیماری آن مانند برص نیست و در پانوش اضافه شده است که «قرآن در اینجا ناظر بر رد تورات کنونی است که چنین می‌گوید: خدا فرمان داد دستش را در آستین فرو برد و بیرون آورد ناگهان دست او مانند افراد مبتلا به برص مانند برف سفید باقی ماند. - تورات، سفر خروج، اصحاح ۴، آیه ۶ (ش ۸ ص ۱۵ س ۱۴).

۱- آیه نقل شده در متن فارسی رسمی تورات (عهد عتیق) چنین است: «و خداوند دیگر باره وی را گفت دست خود را در گریبان خود بگذار. چون دست به گریبان خود برد و آن را بیرون آورد. اینک دست او مثل برف مبروص شد». در این آیه با آنچه که نویسنده محترم نقل فرموده‌اند، تفاوت‌هایی دیده می‌شود. جا داشت که اگر نویسنده محترم متن خاصی از تورات در دست دارند و به آن استناد فرموده‌اند، مشخصات آن را در مقاله اعلام می‌داشتند.

۲- اینکه مفسر محترم به نقل از تورات فرموده‌اند: «دست او ... مانند برف سفید باقی ماند» درست خلاف متن تورات است. در دنباله آیه تورات آمده است: پس گفت دست خود را باز به گریبان خود بگذار. چون دست به گریبان خود باز برد و آن را بیرون آورد اینک مثل سایر بدنش باز آمده بود» (سفر خروج، باب ۴، آیه ۷).

۳- از عبارت «مثل برف مبروص شد» نمی‌توان بدین نتیجه رسید که تورات قائل به ابتلای موسی به بیماری برص است. به حکم قرائن گوناگون که طرح آنها مایه طولانی شدن بحث خواهد شد، در این عبارت مقصود سفیدی و درخشندگی پوست است، نه بیماری برص. در پی تجلی خدا بر دست موسی یا به تعبیر خود تورات، گذشتن جلال خدا بر آن، پوست دست او سفید و درخشنده شده است، چنان که در جای دیگری از همین سفر خروج آمده است که وقتی موسی بر فراز کوه سینا وحی خدا را دریافت کرد، پوست چهره‌اش چنان درخشان شد که هنگام به زیر آمدن از کوه مردم از نگرستن به وی هراسناک شدند: «هنگامی که از کوه به زیر می‌آمد واقع شد که موسی ندانست که به سبب گفتگوی با او پوست چهره وی می‌درخشید. اما هارون و جمیع بنی اسرائیل موسی را دیدند که اینک پوست چهره او می‌درخشید، پس ترسیدند که نزدیک او بایند» (سفر خروج باب ۲۴ آیات ۳۰-۲۹).

در ضمن باید توجه داشت که در میان بنی اسرائیل برص پلید و شیطانی شمرده می‌شود. در شریعت موسی مبروص و تمام لوازم شخصی مورد استفاده‌اش نجس است: «اما مبروص که این بلا را دارد گریبان او چاک شده و موی سر او گشاده و شاربهای او پوشیده شود و ندا کند نجس نجس و همه روزهایی که این

بلا را دارد البته نجس خواهد بود و تنها بماند و مسکن او بیرون لشکرگاه باشد - سفر لاویان باب ۱۳ آیات ۴۶ - ۴۵. (احکام مربوط به مبروص در آیات گوناگون از جمله آیات ۲۹ تا ۴۹ همین باب آمده است.) بنابراین دشوار بشود بدین نتیجه رسید که خدا به نشانه رحمت و به عنوان معجزه پیغمبر برگزیده اش را پلید و نجس ساخته و به بیماری برص مبتلا کرده است.

به هر حال مطلب اینجاست که اگر ما در مورد کتب خودمان معتقدیم که نباید واژه یا عبارتی را مطلق گرفت و صرفاً بر آن استناد کرد، بلکه روش علمی و معقول آن است که مطالب مربوط به یک موضوع گرد آورده بشود و با بررسی مجموع مطالب داوری شود و اصولاً خود همین تفسیر کردن قرآن به روش موضوعی کاری است مبتنی بر همین اندیشه و نظر، جا دارد که در مورد کتب و اقوال دیگران نیز چنین کنیم.

□ در تفسیر آیه فاجعل بیننا و بینک موعداً لا نخلفه\* نحن و لا انت مکاناً سوی\* قال موعدمک یوم الزینة و ان یحشروا الناس ضحیّ - طه ۵۸ و ۵۹ گفته شده است که: وقت مسابقه را طوری تنظیم کرد که خرد و کلان از خواب بیدار شده و پس از صرف صبحانه در آن مکان حاضر شوند. (ش ۱۱ ص ۱۴ س ۴).

۱- «یحشر» مجهول است. باید گفت: مردم گرد آورده شوند. مردم را گرد آرند، نه حاضر شوند.

۲- این قید «پس از صرف صبحانه» از کجا آمده است؟ در آیه چنین چیزی نیست. شاید نویسنده محترم آن را از واژه «ضحی» که یکی از مفاهیم آن «وقت چاشت» است، گرفته اند. «ضحی» یعنی آفتاب، برآمدن و پهن شدن نور خورشید. در فارسی معمولاً این هنگام را «بامدادان» یا «گرمگاه» می گویند. صبحانه خوردن یا نخوردن مردم هیچ نقشی در آیه ندارد و روشن نیست که چرا مفسر محترم بر آن تأکید کرده اند.

□ در تفسیر آیه فلو جس فی نفسه خیفه موسی قلنا لا تخف انک انت الاعلی گفته شده است که: البته این خوف به معنای اجتناب از پیامدهای آن بود که آسیبی به تبلیغ او برسد نه اینکه خود را بیازد و شهادت خود را از دست بدهد (ش ۱۱ ص ۱۴ س ۲۵).

برای این توجیه نویسنده محترم نه ضرورتی هست و نه دلیل و قرینه ای آن را تأیید می کند. تمام قرائن در این آیات نشان می دهد که موسی با دیدن ریسمانها و عصاهای مار شده ترسیده است. حتی بنا به نص قرآن وقتی عصای خودش را نیز به زمین انداخت و مار شد، چنان ترسید و فرار کرد که حاضر به برگشتن نشد و به او خطاب شد: ای موسی پیش بیا و مترس، تو درامان خواهی بود (و أن ألق عصاک فلماً رآها تهتز كأنها جان ولی مدبراً و لم یعقب یا موسی اقبل و لاتخف انک من الامین - سوره قصص آیه ۳۱) حتی خطاب لاتخف انک انت الاعلی خود قرینه ای است بر اینکه موسی از مار شدن ریسمانها و عصاهای ترسیده بوده است، نه از اینکه مبادا به تبلیغ او آسیبی برسد. به راستی وقتی خود قرآن به چنین صراحتی از این امر سخن می گوید، ما چرا باید بنا به تصور خود در پی توجیه و رفع و رجوع آن باشیم. ترسیدن در برابر یک امر عجیب امری کاملاً طبیعی است.

در بخش دیگری نویسنده محترم در تفسیر آیه فالقیها فاذا هی حیة تسمی قال خذها و لاتخف سنعیدها سیرتها الاولى گفته اند: «و در سوره طه ۲۰-۲۱\*\*\* می گوید وقتی چشمش به آن مار در حال جنبش افتاد

\* در اصل مقاله به صورت «لاتخلفه» آمده که غلط چاپی است.

\*\* در اصل مقاله به صورت «سویا» آمده که غلط چاپی است.

\*\*\* ۲۱۹ اشتباه و درست آن ۱۹ است.

به او گفتیم بگیر و ترس، مقصود از این ترس در اینجا چیست؟ در پاسخ باید گفت در لغت عرب خوف غیر از وحشت است. خوف این است که انسان دست به مقدماتی بزند که از شرور مصون بماند و این در انسان یک امر فطری و مستحسن است، در حالی که خشیت تأثر قلب و اضطراب روحی است که یک نوع ردیلت به شمار رفته و در برابر شجاعت قرار دارد. خوف برای پیامبران راه دارد، نه خشیت... (ش ۱۸ س ۱۹ تا ص ۱۶ س ۴).

۱- استاد سخن خود را با بیان تفاوت مفاهیم «خوف» و «وحشت» آغاز کرده‌اند ولی در میان جمله ناگهان به جای «وحشت» به تعریف «خشیت» می‌پردازند. روشن نیست که به طور سهوی چنین است یا استاد «وحشت» و «خشیت» را مترادف می‌دانند.

۲- این که استاد گفته‌اند «خشیت» در پیامبران راه ندارد، خلاف نص قرآن است. اتفاقاً در همین سوره طه و چند آیه بعد از همین آیات مورد بحث استاد، خطاب به موسی آمده است: لا تخاف برکاً و لا تخشی- طه: ۷۷) و باز چند آیه پس از آن هارون می‌گوید: انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل و لم ترقب قولی - طه: ۹۴. پس «خشیت» در قرآن به پیامبران - حتی اولوالعزم - نیز نسبت داده شده است.

۲- سخن مفسر محترم را در تعریف و ارزش گذاری «خوف» و «خشیت» و اینکه «خشیت» ردیلت است را نمی‌توان استوار دانست، زیرا چنان که دیدیم قرآن «خشیت» را به پیامبران هم نسبت می‌دهد و در این صورت پذیرش سخن مفسر محترم به معنای قائل شدن به ردالت انبیاء الهی خواهد بود که گمان نمی‌رود مفسر محترم چنین عقیده‌ای داشته باشند و این سخن را آگاهانه اظهار کرده باشند.

به هر حال، سخن به درازا کشید و بناچار باید که این نوشتار را به پایان برد. شاید چند نکته‌ای که از نظرتان گذشت و یا نکات دیگری از این دست که به سبب جلوگیری از طولانی شدن بحث از طرح آنها خودداری شد، اهمیت چندانی نداشته باشند و از سودمندی این مقالات نگاهند، ولی باتوجه به توقعی که مقام شامخ نویسنده محترم به عنوان یکی از شخصیت‌های برجسته دینی و علماء و اساتید طراز اول حوزه علمیه قم و همین طور مجله وزین مکتب اسلام به عنوان نشریه علمی و سخنگوی حوزه مقدسه برمی‌انگیزند، از باب حسنات الابرار سیئات المقربین، نگارنده تذکر این چند نکته را بی‌فایده ندید. برای این برادران معظم و همه کسانی که در راه گسترش معارف الهی تلاش می‌کنند، طلب توفیق بیشتر داریم.